

تحلیلی بر معناشناسی «علم خداوند» از راه نسبت سنجی

مفاهیم همنشین آن در نهج البلاغه

حمزه علی بهرامی\* / ریحانه عنایتی\*\*

تاریخ پذیرش: ۹۹/۱۲/۱۰

تاریخ دریافت: ۹۹/۱/۲۴

چکیده

یکی از کاربردی‌ترین مفاهیم در نهج البلاغه مفهوم علم خداوند است. یکی از روش‌های کشف معنی علم خدا، توجه به مفاهیم همنشین است که نقشی تعیین‌کننده و تکمیل‌کننده، در مقصود حضرت علی (علیه السلام) در ارتباط با مفهوم علم الهی دارد. این رویکرد سعی دارد، با ملاحظه سیاق و با توجه به مجاورت کلمات و تکیه بر مجموعه کلی نهج البلاغه، انسجام و پیوستگی معارف آن را بیان کند. پژوهش پیش روی با روشی اسنادی-تحلیلی در نهج البلاغه در پی پاسخ به این سؤال است که حضرت امیر (علیه السلام) در تبیین و تحلیل صفت ذاتی علم الهی از چه صفات همنشین و هم‌معنایی استفاده کرده است و در پایان به این نتیجه می‌رسد که واژگان و صفاتی نظیر محیط، مبتدع، حکیم، سمیع و بصیر بیشترین فراوانی آماری و نقش همنشینی در صفت علم الهی را دارند. به دیگر سخن احاطه‌ی باریتعالی بر همه‌ی امور، نوآوری‌اش در آفرینش، حکمت و دیدن و شنیدنش؛ نشانه‌ای از آگاهی و علم ذاتی خداوند بر همه‌ی اشیاء و موجودات است.

واژگان کلیدی

علم خداوند، معناشناسی، روابط همنشینی، نهج البلاغه.

bahrane1918@gmail.com

r.enayati.1361@gmail.com

\*.استادیار گروه معارف دانشگاه اصفهان

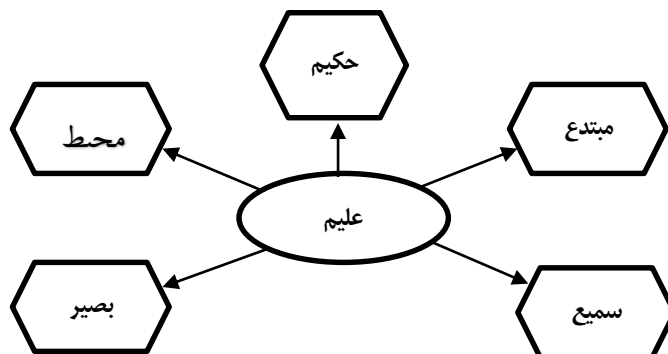
\*\*کارشناسی ارشد مدرس گروه معارف

## طرح مسئله

خطبه‌ها، نامه‌ها و سخنان حضرت امیر (علیه السلام) در نهج البلاغه بر اساس نظم و هدفی مشخص برای انتقال مفاهیم صادر شده است. بی تردید میان اجزای سخنان حضرت علی (علیه السلام) ارتباط معنایی برقرار است. معناشناسی از روش‌های نوین در پژوهش واژه‌های قرآن و نهج البلاغه است. زبان‌شناسانی نظیر ایزوتسو با تالیف کتاب (خدا و انسان در قرآن) ارتباط معنایی میان مفاهیم قرآن را مطالعه کرده‌اند. ایزوتسو می‌نویسد: کلمات یا تصورات در قرآن هر یک تنها و به دور از کلمات دیگر به کار نرفته، بلکه با ارتباط نزدیک به یکدیگر مورد استعمال قرار گرفته‌اند و معنی محسوس و ملموس خود را دقیقاً از مجموع دستگاه ارتباطاتی که با هم دارند، به دست می‌آورند... (ایزوتسو، ۱۳۹۳: ۵-۷)

نهج البلاغه نیز کتابی می‌باشد که از دیرباز مورد توجه و مطالعه پژوهشگران بوده است؛ این کتاب در جاهای مختلف در صدد شناساندن خدای علیم به مخاطبان خویش است. پژوهشگران در خصوص مفهوم علم الهی تحقیقاتی انجام داده‌اند؛ اما با کاوش‌های انجام شده تا کنون پژوهشی در زمینه معناشناسی علم الهی با تکیه بر روابط همنشینی و جانشینی مرتبط با علم الهی در نهج البلاغه یافت نشد. مقاله حاضر به مطالعه، تبیین و تشریح خاص علم الهی در نهج البلاغه با توجه به روابط مفهومی علم خداوند با دیگر واژه‌ها و رویکرد معنایی و همنشینی واژه‌هایی می‌پردازد که ارتباط مستقیم در شناخت این صفت دارد؛ لذا از این حیث دارای نوآوری می‌باشد. بنابر آنچه گفته شد؛ این مقاله برآن است تا به سوالات زیر پاسخ دهد

۱. حضرت علی (علیه السلام) مفهوم علم خداوند در نهج البلاغه را چگونه تبیین و تشریح می‌کند؟
  ۲. در معناشناسی علم الهی، شبکه واژه‌های همنشین کدامند؟
- آنچه در این پژوهش آمده است و در زیر آورده می‌شود، نموداری از این شبکه‌ی معنایی ذیل است و در مجموع خطبه‌هایی که به این صفت اشاره می‌کنند و تصویری کلی به فهم مخاطب می‌رسانند.



## ۱- مفهوم «علم خدا» با رویکرد «معنا شناسی»

آنچه از پیشینه مباحث معنا شناختی در نهج البلاغه می توان دریافت، معنای «پایه» و «نسبی» واژه هاست. برای یک کلمه می توان ابتدا معنای پایه در نظر گرفت و سپس معنای اصلی و حقیقی آن که منظور گوینده به تناسب درک شنونده است را در متن جستجو کرد. در واقع نوع جهتی که متن مشخص می کند تفاوت کلمه را با استفاده آن در متون دیگر مشخص می نماید.

معنای پایه در دستگاه زبانی، معنایی ذاتی و درونی از خود آن کلمه است که در هر جایی از دستگاه قرار گیرد، آن را با خود حفظ می کند. در حالی که معنای نسبی، در بردارنده دلالت ضمنی است و در نتیجه پیدا شدن وضع خاصی برای آن کلمه، به معنای اساسی و پایه افزوده می شود (ایزوتسو، ۱۳۶۸: ۱۴).

در معنای پایه ی «علم» معمولاً لغویان ذیل این واژه معنای «یقین» و «ضد جهل» را ذکر می کنند (موسی، ۱۴۱۰: ۱/ ۱۴۷؛ فراهیدی، ۱۴۰۹: ۲/ ۱۵۲؛ ابن سیده، ۱۴۲۱: ۲/ ۱۷۴).

در مقایسه الّغه ریشه ی اصلی علم را همان اثری که با آن چیزی شناخته می شود، می شمرد و لذا ماده «تعلیم»، به معنای علامتگذاری و «عَلَم» (بروزن قلم) به معنای پرچم آمده است. بنابراین «علم» همان چیزی است که با آن ناشناخته ها، شناخته می شوند. «عَلَامٌ» (بروزن جبار) و «عَلَامَه» هر دو به معنای کسی است که بسیار عالم و دانشمند است. «عَلَم» (بروزن قلم) به معنای کوه بلند نیز آمده است (راغب اصفهانی، ۵۸: ۱۴۱۲؛ فراهیدی، ۲: ۱۴۰۹/ ۱۵۲؛ ابن فارس، ۱۴۰۹: ۴/ ۱۰۹).

راغب اصفهانی می گوید: علم ادراك حقیقت چیزی است و بر دو گونه است:

۱- ادراك ذات شیء.

۲- حکم کردن بر وجود چیزی با وجود چیز دیگر که برایش ثابت و موجود است یا نفی چیزی که از او دور و منفی است (راغب اصفهانی، ۲: ۱۴۱۲/ ۶۳۴).

خداوند موجودی مجرد است و مبرای از ویژگی های اجسام می باشد. علم به معنای حضور می باشد و خدای تعالی برای خودش حضور دارد و همین مقدار برای اثبات عالم بودن او کافی است. همچنین خداوند متعال، علّت ماسوای خود است و چون به ذات خویش علم دارد و علم به علّت، موجب علم به معلول است؛ لذا خدای تعالی به ماسوای خود از طریق علم به ذات خویش عالم است (بحرانی، ۳/ ۴۲۸).

علی علیه السلام می‌فرماید:

«عَالِمٌ أَذْلاً مَعْلُومٌ»؛ «خدا عالم بود آنگاه که معلومی وجود نداشت»

(صبحی صالح، ۱۴۲۷ق: خ ۱۵۲).

ظرف زمان «اذ» در بیان ذکر شده، اشاره به تقدّم ذاتی حق تعالی بر همه‌ی مخلوقات و معلولات می‌کند. ذاتاً پروردگار قبل از هر مخلوق و معلومی بود و این دریافت می‌شود که در آن هنگام هیچ معلومی جز ذات مقدّس خداوند موجود نبوده، بلکه واجب است وجود هر مخلوق و معلومی متأخّر از ذات حق دانسته شود (بحرانی، ۱۳۷۵: ۴۲۸/۳). عبارت: «عَالِمٌ أَذْلاً مَعْلُومٌ» نشان دهنده این است که علم صفت ذاتی خداوند است. حقیقتی است یکتا و یگانه. ذاتی واحد دارد که دلالت بر بی‌مانندی و هستی مطلق او، جل جلاله می‌کند و این ذات از ازل، عالم بوده است.

## ۲- تحلیل معنا شناختی «علم خدا» در همنشینی با مفهوم «احاطه خدا»

واژه «محیط» از کلمه «حوط» گرفته شده و به معنای دور زدن چیزی بر چیز دیگر است. دیوار را از آن روی «حائط» گفته‌اند که زمین را در بر می‌گیرد. این واژه در هشت جای قرآن صفت خداوند قرار گرفته است. چنان که می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ» (آل عمران / ۱۲۰)؛ خدا بر آنچه که انجام می‌دهند احاطه دارد «وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ» (بروج / ۲۰)؛ خداوند از پشت بر آنها احاطه دارد. هدف از توصیف خدا با این اسم اشاره به سعه‌ی وجودی او است، که هرگز تحت حدی قرار نمی‌گیرد و همه چیز «مُحاط» اوست. همان‌گونه که خداوند بر تمام موجودات امکانی احاطه علمی دارد، احاطه وجودی نیز دارد، درباره نحوه‌ی دوم از احاطه او می‌فرماید: «إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ» (فصلت / ۵۴) (ابن منظور، ۱۴۰۵: ۲۷۹/۷).

در خطبه‌ی ۸۵ می‌فرماید:

«قَدْ عَلِمَ السَّرَائِرَ وَخَبَرَ الصَّمَائِرَ لَهُ الْإِحَاطَةُ بِكُلِّ شَيْءٍ»

«به اسرار آگاه است و از رازهای درون باخبر. او به هر چیز احاطه دارد.»

بنابراین احاطه داشتن خداوند بر هر چیزی می‌تواند به معنای آگاه بودن بر کلیات و جزئیات اشیا باشد. حق تعالی بر همه‌ی اشیا واقف و آگاه است.

هرگز نباید تصور کرد که احاطه خداوند به همه موجودات، مثلاً شبیه احاطه‌ی هوای پیرامون کوه‌ی زمین، به زمین است، که این احاطه دلیل بر محدودیت است. بلکه منظور از احاطه پروردگار به همه چیز،



معنی بسیار دقیق‌تر و لطیف‌تری است و آن وابستگی همه موجودات در ذاتشان به وجود مقدس او است «أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْعَنِي الْحَمِيدُ» (فاطر / ۱۵). به تعبیر دیگر در عالم هستی یک وجود اصیل و قائم به ذات، بیشتر نیست و بقیه موجودات ممکن الوجودند و همه متکی و وابسته به او هستند که اگر یک دم این وابستگی از میان برداشته شود، همه فانی و معدوم می‌شوند. گرچه در ادبیات فلاسفه از احاطه خداوند به موجودات از تعابیری نظیر علت و معلول استفاده می‌شود؛ ولی به نظر تعبیر احاطه مفهومی کامل‌تر و تمام‌تر و دقیق‌تر از اصطلاح علیت و معلول است.

مخلوقی که وجودش وابسته به فاعل هستی‌بخش است، نمی‌تواند مستقل از او باشد، و مظهر اراده‌ی اوست؛ آیا ممکن است این فاعل نسبت به مخلوقی که قائم به اوست، عالم نباشد؟! تفاوتی نمی‌کند که این مخلوق ریز باشد، یا درشت؛ مادی باشد، یا مجرد.

در خطبه‌ی اول می‌فرماید: «إِشَاءَ الْخَلْقِ إِشَاءً، وَابْتِدَاءُ ابْتِدَاءً، ...» سه جمله‌ی آخر، یعنی «عَالَمًا بِهَا قَبْلَ ابْتِدَائِهَا، مُحِيطًا بِجُودِهَا وَابْتِدَائِهَا، عَارِفًا بِقَرَائِنِهَا وَأَخْبَانِهَا» در واقع به منزله‌ی دلیل و یا توضیحی می‌باشد که در جمله‌های قبلی آمده. در جمله‌های قبل سخن از آغاز آفرینش جهان و مخلوقات است که خداوند بدون نیاز به فکر و اندیشه یا استفاده از تجربه آنها را ایجاد کرده است و همه‌ی آفرینش بیانگر نظمی در درون خویشند. هر موجودی در وقت مناسبش ایجاد شده و اشیای مختلف با هم التیام دارند. این کار از یک سو نیاز به آگاهی کامل و جامع دارد و از سوی دیگر به احاطه‌ی الهی.

خداوند نه تنها از خود مخلوقات و ابتدا و انتهایشان باخبر بوده، بلکه لوازم و جوانب و علل و آثار آنها را نیز می‌دانست. به طور مسلم کسی که از همه‌ی این امور آگاه باشد، می‌تواند به طور دقیق هر کدام را در جای خویش قرار دهد و به هر یک، هر چه لازم دارد بدهد و در مسیر وجود و حیات هدایتش کند و به کمال مطلوبش برساند. لذا قسمتی از نهج البلاغه که به علم الهی می‌پردازد، به احاطه‌ی خداوند بر تمام موجودات اشاره می‌کند.

۱-۲: «غیب، سر و حقی» نشانه‌ای از احاطه‌ی علم الهی  
حضرت علی (علیه السلام) فرموده‌اند:

«قَدْ عَلِمَ السَّرَائِرَ وَخَبَرَ الضَّمَائِرَ لِهُ الْإِحَاطَةُ بِكُلِّ شَيْءٍ» (صبحی صالح، ۱۴۲۷ق: خ ۸۶)

«خداوند به رازها آگاه است و از باطن‌ها خبر دارد. احاطه بر هر پدیده‌ای از آن اوست.» (رهبر

اسلامی، ۱۳۹۹: ۱۸۳)

که نشان دهنده‌ی احاطه‌ی علمِ خداوند به همه‌ی موجودات است.

در جای دیگر حضرت می‌فرماید:

كُلُّ سِرِّ عِنْدَكَ عَلَانِيَةٌ وَكُلُّ غَيْبٍ عِنْدَكَ شَهَادَةٌ؛ «هر رازی نزد تو آشکار و هر غیب و پنهانی نزد تو حضور است» (صبحی صالح، ۴۲۷: ق: خ ۱۰۹)

و نیز می‌فرماید:

«خَرَقَ عِلْمَهُ بَاطِنَ غَيْبِ السُّرَاتِ وَأَحَاطَ بِغُمُوضِ عَقَائِدِ السَّرِيرَاتِ»؛

«علم و دانش او، اعماق پرده‌های غیب را شکافته و به عقاید پیچیده و پنهان احاطه دارد» (همان: خ ۱۰۸)

و نیز فرموده‌اند:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بَطَّنَ خَفِيَّاتِ الْأُمُورِ» (همان: خ ۴۹)؛

«تمام ستایش‌ها ویژه‌ی خدایی است که پنهان‌تر از همه پدیده‌های مخفی است.» (رهبر اسلامی، ۱۳۹۹: ۱۱۳)

«غیب» به معنی پوشیده بودن چیزی از حواس و ادراک است. ارباب لغت گفته‌اند: «الغیب كُلُّ مَا غَابَ عَنكَ». «یعنی هر آنچه از تو غایب و مخفی است غیب نامیده می‌شود» (قرشی بنایی، ۱۳۷۱: ۱۳۳/۵).

«سرّ» نیز آن چیزی است که مکتوم و مخفی باشد. اما غیب در مقابل شهادت، عبارت است از امری که فراتر از ماده و خارج از عالم محسوسات باشد و با حواس عادی و مادی قابل درک و حس نباشد. غیب و شهادت دو معنای نسبی هستند؛ یعنی یک چیز در آن واحد ممکن است نسبت به چیزی غیب و نسبت به چیز دیگری شهادت باشد؛ اما اینکه می‌فرماید «كُلُّ غَيْبٍ عِنْدَكَ شَهَادَةٌ» برای این است که علم غیب به صورت تمام و کمال در اختیار خداوند متعال است؛ زیرا او احاطه همه جانبه بر تمامی عالم دارد و محیط بر عالم است و چیزی خارج از محدوده‌ی وجودی او نیست. پس همه چیز در عین حال برای خداوند متعال «شهادت» است.

امور مخفی اموری هستند که عدم نیستند، وجود دارند؛ ولی پنهانند. نفسِ ثبوتِ وجود برای هر امری، چه مخفی و چه آشکار دلیل بر علم و احاطه‌ی خداوند است. امور مخفی مراتبی دارد. ممکن است چیزی کمتر مخفی باشد و چیزی بیشتر. مثلاً گاهی ظلمت و تاریکی باعث خفا می‌شود و زمانی مکانِ شیء. خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

«يَا بَنِي إِهْرَائِيلَ إِنَّ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ» (لقمان / ۱۶)؛

«لقمان به فرزندش گفت: ای فرزند عزیزم! بدان که خدا اعمال بد و خوب خلق را اگر چه به مقدار خردلی در میان سنگی یا در طبقات آسمانها و زمین پنهان باشد همه را می‌آورد که خدا بر همه چیز توانا و آگاه است.»

«در این آیه مراتب خفا گفته شده است. زمانی کوچکی حجم جسمی خفا می‌شود، مثل ذرات ذره‌بینی، و یا بُعد مکان مثل آنچه در کهکشان است و یا چیزی در تاریکی اعماق زمین باشد، و یا چیزی در داخل جسم سختی باشد، مثل سنگ و صخره. اینها باعث خفا می‌شود؛ ولی این خفا برای ماست. برای ذات باری تعالی که خالق اینهاست، مخفی نیست. او احاطه‌ی قیومی دارد و دلیل بر احاطه‌ی قیومی نفس ثبوت وجودشان است.» (شفیعی، ۱۳۸۶: ۲۶۴).

چون خدا لطیف است، و چیزی در اوج آسمانها و هسته زمین و اعماق دریا از علم او پنهان نیست و علم او به تمامی پنهان‌ها احاطه دارد، خیبری است که از کنه موجودات با خبر است. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۳۲۵/۱۶)

هر پنهانی برای خداوند آشکار است. آن پنهان در هر مرتبه‌ای که باشد فرقی نمی‌کند، پس برای او غیب و شهادت یکی است در حالی که برای انسانها این گونه نیست؛ بلکه غیب و شهادت در نقطه‌ی مقابل هم قرار دارند.

علامه طباطبایی می‌گوید: «این بدان سبب است که موجودات خالی از حدود نیستند و از حدود خود جدا و منفک نمی‌گردند. بنابراین هر چیزی که داخل در حدود و احاطه‌ی چیز دیگری باشد، برای او شهادت است؛ چون مشهود ادراک آن است و اگر خارج از حد او باشد، برای او غیب خواهد بود، زیرا مشهود ادراک او نیست» (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۴۱۸/۱۱) در حالی که علم الهی به گونه‌ای است که از پشت پرده‌های غیب، باخبر است و سرّ و راز برای او آشکار می‌باشد.

### ۳- تحلیل معنا شناختی «علم خدا» در همنشینی با مفهوم «مبتدع»

واژه‌ی بدیع از ریشه «ب د ع» گرفته شده و درباره‌ی خدا به معنای مبتدع به کار می‌رود. یکی از دو مفهوم اصلی این ریشه، آفریدن چیزی بدون نمونه‌ی پیشین است (ابن فارس، ۲۰۹/۱۴۰۹: ۱). از نظر لغت‌شناسان، کاربرد این واژه درباره‌ی خدا اشاره به آن دارد که او عالم را بدون نمونه‌ی پیشین ساخته است (ابن فارس، ۲۰۹/۱: ۱۴۰۹: ۲۰۹/۱؛ ازهری، ۱۴۲/۲: ۱۴۲؛ ابن منظور، ۶/۱۴۰۵: ۸). در نهج البلاغه، در شاهد

زیر، در مورد علم خداوند لفظ ابتداع به کار رفته است.

در خطبه‌ی ۱۹۱ می‌فرماید:

«مُبْتَدِعِ الْخَلَائِقِ بِعِلْمِهِ وَمُنْشِئِهِمْ بِحُكْمِهِ، بِإِلَاقْتِدَاءِ وَلَا تَعْلِيمٍ وَلَا اخْتِدَاءٍ لِثَلَالِ صَانِعِ حَكِيمٍ»؛

«پدیدآورنده موجودات است به علم خود و آفریننده آنهاست به حکمت خود. بی آنکه به کسی اقتدا کند یا از کسی بیاموزد، یا از نمونه کار صانع حکیمی بهره مند گردد (صبحی صالح، ۱۴۲۷ق: خ ۱۹۱).

این قسمت به این حقیقت اشاره می‌کند که آفرینش خداوند بدون هیچ گونه سابقه تعلّم، تجربه و مشورت است. آنچه که از «ابتکار و نوآوری» در ابتدا به ذهن مخاطب می‌رسد همان عالم بودن صانع و آفریننده است. در واقع کسی که در صنعت خود از دیگری الهام می‌پذیرد، ممکن است از یکی از پنج روش زیر باشد:

از دیگری تقلید کند.

آموزش ببیند.

نمونه‌ای از صنعتگر دانشمندی ببیند و با استفاده از آن به هدف برسد.

عده‌ای را به مشورت و همکاری دعوت کند.

ولی خداوند صانع حکیم خلقتش در همه جا بی سابقه است، لذا درباره‌ی آفرینش او لفظ ابتداع به کار می‌رود یعنی خلقت بی سابقه. خداوند با نوآوری و ابتکار آفرینش را آفریده است و این در حالی است که به همه چیز قبل و بعد از آفریده‌ها آگاه است. اصلاً چرا خداوند «مبتدع» است؟؛ زیرا «علیم» است. علم ذاتی و ازلی خداوند دلیل همه‌ی نوآوری‌های او در خلقت است.

حضرت علی (علیه السلام) در بیان خود لفظ «مبتدع» را برای خلاق الهی، نشانگر علم و حکمت او می‌داند؛ زیرا ظریف‌کاری‌ها و دقت در موجوداتی که از روی الگو و نمونه‌ای خلق نشده باشند خبر از صانعی علیم و آفریننده‌ای خبیر می‌دهند.

در سوره‌ی مبارکه‌ی انعام آیه‌ی ۱۰۱ همنشینی واژه «بدیع» در ابتدای آیه با واژه «علیم» در انتهای آیه به خوبی بیان شده است:

«بَدِيعِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ



بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»؛

«او پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین است؛ چگونه ممکن است فرزندی داشته باشد؟! حال آنکه همسری نداشته، و همه چیز را آفریده و او به همه چیز داناست.»  
گویی بیان «مبتدع الخلاق بعلمه» تفسیر آیه‌ی فوق می‌باشد. در آیه‌ی ذکر شده، مقام خالقیت خدا را نسبت به همه چیز و همه کس و احاطه‌ی علمی او را نسبت به تمام آن‌ها تأکید کرده و می‌فرماید: «و خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» چرا چنین تأکیدی وجود دارد. در ابتدای آیه مشخص نموده؛ زیرا او «بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» است.

### ۱-۳: خداوند مدیر و مدبر عالم هستی

خداوند همه چیز را بدون نمونه آفرید و برای اداره‌ی تمام عالم، قوانین و سنت‌هایی را حاکم نمود. حضرت علی (علیه السلام) در این باره می‌فرماید:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَعْرُوفِ مِنْ غَيْرِ رُؤْيَةٍ وَالْمَخْلُوقِ مِنْ غَيْرِ رُؤْيَةِ الَّذِي لَمْ يَزَلْ قَائِمًا دَائِمًا إِذْ لَا سَمَاءَ ذَاتَ أُبْرَاجٍ وَلَا حُجُبٍ ذَاتَ إِرْتَاجٍ وَلَا أَيْلٍ دَاجٍ وَلَا بَحْرٍ سَاجٍ وَلَا جَبَلٍ ذُو فِجَاجٍ... ذَلِكَ مُبْتَدِعُ الْخَلْقِ وَوَارِثُهُ» (صبحی صالح، ۱۴۲۷ق: خ ۱۲۲)

«سپاس و ستایش خداوندی را که او را می‌شناسند بی آنکه دیده باشند. خداوندی که آفریننده است بی آنکه اندیشه و فکری به کار دارد. خداوندی که پیوسته باقی و برقرار است و همیشه بوده است. آن گاه که نه از آسمان و برج‌های اثری بود و نه از حجاب‌های عظیم و ناگسترده‌ی اش نشانی، نه از شب تاریک و نه از دریای آرام و نه از کوه‌ها با دره‌های گشاده ... او آفریننده جهان است و وارث آن.»

خداوند پدیدآورنده مخلوقات از عدم است. خدای مخلوقات و روزی دهنده آنان است. خورشید و ماه خلق شده‌اند و بر مدار رضایت او می‌گردند. نه تنها انسان و اشیاء را آفریده؛ بلکه قوانین و سنت‌هایی دارد که با آن سنت‌ها عالم را اداره می‌کند. بنابراین یکی از صفات ویژه‌ی الهی «مبتدع الخلق» است؛ یعنی عالم هستی به علم او ابداع یافته است. بدون کمک گرفتن از کسی و چیزی حتی سابقه‌ی ذهنی و خارجی. جهان یک مجموعه‌ی کامل، هماهنگ و هدفمند است که از آغاز تا انجام تحت اشراف و مدیریت خدا آفریده شده و تحت احاطه‌ی علمی اوست و از همان آغاز، انجام جهان نیز در طرح کلی نظام احسن دیده شده که تحت مدیریت مدبر علیم و مُبَدِعِ پیش می‌رود و این انسانها هستند که باید در

این مجموعه هماهنگ و هدفمند تلاش کرده تا به هدف اعلیٰ، که رسیدن به کمال مطلق است نائل آیند.

#### ۴- تحلیل معنا شناختی «علم خدا» در همنشینی با «سمیع» و «بصیر»

در خطبه‌ی ۶۵ که حاوی معارف بلندی در مورد علم الهی است می‌فرماید:

«كُلُّ سَمِيعٍ غَيْرُهُ يَضُمُّ عَنْ لَطِيفِ الْأَصْوَاتِ وَيَضُمُّهُ كَيْفُهَا وَيَذْهَبُ عَنْهُ مَا بَعْدَ مِنْهَا وَكُلُّ بَصِيرٍ غَيْرُهُ يَغْمَى عَنْ خَفِيِّ الْأَلْوَانِ وَلَطِيفِ الْأَجْسَامِ»؛

«هر «شنوا»یی غیر از او، نمی‌تواند صداهای ناشنیدنی را بشنود و سداهای پر قدرت، او را کر می‌کند و صداهایی در دوردست اوست که نمی‌شنود و هر «بینا»یی غیر او، نمی‌تواند رنگ‌های پنهان و اجسام نادیدنی را ببیند.» (رهبر اسلامی، ۱۳۹۹: ۱۳۳)

سمیع یعنی شنوا و بصیر یعنی بینا. شنوایی در انسان‌ها از طریق انتقال امواج به گوش‌ها می‌باشد و گوش انسان طول موج معینی را دریافت کرده و می‌شنود. شنیدن اصوات با طول موج پایین یا بسیار بالا، غیرممکن است. ولی سمیع و شنوا بودن خداوند از طریق ابزار و آلات مادی و جسمانی نیست. سمیع بودن او به معنی علیم بودنش است؛ یعنی از تمام صداها آگاهی دارد و از همه به طور یکسان باخبر است. صدایی او را آزار نمی‌دهد و چیزی از او دور و مخفی و پنهان نیست. قرآن مجید می‌فرماید:

«قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (انبیاء / ۴)؛

«(پیامبر ﷺ) گفت: پروردگارم همه سخنان را -چه در آسمان باشد و چه در زمین- می‌دند، او

شنوا و داناست.»

«بصیر» بودن حق تعالی نیز بدین گونه است. بینایی در ما و جانداران دیگر از طریق چشم است و چشم ساختمان بسیار ظریف و دقیق و حساسی دارد که ابتدا عکس و تصویر اجسام را به وسیله‌ی عدسی روی پرده‌ی شبکیه می‌اندازد و از آنجا به اعصاب و مغز منتقل می‌شود.

«انسان اشیایی را می‌بیند که امواج ارتعاشات نور برخاسته از آن در هر ثانیه بین ۴۵۸ هزار میلیارد تا ۷۲۷ هزار میلیارد باشد و کمتر و بیشتر از آن، برای ما قابل رؤیت نمی‌باشد» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵:

(۷۹/۳)

اما منظور از بصیر بودن الهی چیست؟ او که جسم نیست و محدودیت برایش معنا ندارد! بنابراین متفاوت، متکلمان اتصاف خدای تعالی به سمع و بصر را نقلی می‌دانند. چنان که خواجه نصیر می‌فرماید:



«و التَّقْوَلُ ذَلٌّ عَلَىٰ اتِّصَافِهِ بِالْإِدْرَاكِ وَ الْعَقْلُ عَلَىٰ اسْتِحَالِهِ الْآلَاتِ» (طوسی، ۱۳۵۸: ۶۷) به گزارش قرآن، خدای تعالی به ادراک متصف می‌شود. عقل هم آن را قبول می‌کند اما ادراک حق بی‌نیاز از آلات است. در آیات متعددی آمده «أَنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» مشخص است که سمیع و بصیر، هر کدام بر نوعی علم و آگاهی دلالت می‌کنند. در واقع هدف و غایت بینایی، علم به دیدنی‌هاست و غایت شنوایی علم به شنیدنی‌ها.

«در مورد خدای سبحان جدای از محذورات، هدف و غایت، بینایی منظور است و معیار صدق یک معنا بر یک غایتی است که برای وضع حاصل است، نه ابزار و اموری که از عوارض ناآشنا به شمار می‌آیند؛ پس حقیقت دیدن چیزی است و استفاده از ابزار چشم چیز دیگری و صدق یک معنا بر یک مفهوم به اعتبار غایت و حقیقت معناست، نه عوارض آن.» (الله بداشتی، ۱۳۹۲: ۲۸۴).

لذا حضرت در جای دیگر در نهج البلاغه به این حقیقت اشاره می‌فرماید:

«السَّمِيعُ لِأَبْدَانٍ وَ الْبَصِيرُ لِابْتِغْيَاقِ آلِهِ»

«شنوا و بینا است نه با آلت گوش و برگرداندن حدقه چشم!» (فیض الاسلام، ۱۳۸۱: ۴۴۸؛ خ

(۱۵۲)

#### ۵- تحلیل معنا شناختی «علم خدا» در همنشینی با مفهوم «حکیم»

واژه «حکیم» از ماده «حکمت» گرفته شده و معنای عدالت و علم و حلم را می‌رساند (فراهیدی، ۱۴۱۰ق: ۶۶/۳) و بعضی گفته‌اند این ماده در حقیقت به معنای منع کردن از چیزی به خاطر اصلاح آن می‌باشد. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: صفحه ۲۴۸).

علم و دانش را «حکمت» می‌گویند، چون شخص را از کارهای خلاف افراد بگیرد و لذا «حکیم» کسی است که امور را به صورت صحیح و حساب شده انجام دهد.

به همین جهت خداوند را حکیم گویند که کارهایش در نهایت عدالت و علم است و کارهایش با هدف صحیح و حساب شده می‌باشد. (جرجانی، ۱۹۷۸: ج ۱، ص ۹۷)

حضرت علی (علیه السلام) در نهج البلاغه می‌فرماید:

«عِلْمٌ مَا يُضِي وَ مَا مَضَى مُبْتَدِعِ الْخَلَائِقِ يَعْلَمُهُ وَ مُنْشِئِهِمْ مُحْكَمُهُ بِالْإِقْتِدَاءِ وَ لَا تَعْلِيمٍ وَ لَا إِخْتِدَاءٍ لِنَثَالٍ

صَانِعِ حَكِيمٍ وَ لَا إِصَابَةَ خَطَأٍ» (صبحی صالح، ۱۴۲۷ق: خ ۱۹۱)

«در این بخش از نهج البلاغه اوصاف پنج گانه‌ای از خداوند بیان شده است که از فزونی حلم خداوند

آغاز می‌شود و به آفرینش مخلوقات و ابداع کائنات منتهی می‌گردد، مهم‌ترین بخش از صفات خداست که شامل علم و قدرت و عدالت و لطف و مرحمت است. علم خداوند این گونه است: در صنعت خود از دیگری تقلید نکرده و آموزش ندیده است. از روی نمونه‌ای صنعت خود را نساخته و قبل از ساخته‌های خود نیز خطاهایی را تجربه نکرده است. لذا او خداوند صانع حکیمی است که خلقتش در همه جا بی‌سابقه است. خداوند حکیمی که در خلقت گسترده و انواع نامحدود مخلوقاتش بی‌نیاز از هر چیزی است و این نشانه‌ی علم بی‌مانند الهی است. (مکارم شیرازی: ۱۳۸/۲)

این قسمت از نهج البلاغه شاهد روایی است در اهمیت سیر آفاق و انفس در موجودات که انسان را به تفکر در خلقت شگفتی‌های آفرینش تحریض و تشویق می‌کند. بی‌شک فکر کردن در شگفتی‌ها و عظمت بی‌منتها، انسان را به سمت صناعی حکیم رهنمون می‌شود که در کارهایش بدون هدف و غرض نیست. آفرینشش بی‌مثال و مانند است و علمش بی‌منتها. در آیات قرآن کریم مکرر دیده شده که واژه‌ی «علیم» و «حکیم» در مورد خداوند متعال در کنار یکدیگر و هم‌نشین هم هستند. می‌فرماید:

«وَآخِرُونَ مُرْجُونَ لَأَمْرَ اللَّهِ إِمَّا يَءُذُّهُمْ وَإِمَّا يَنْصُرُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ.» (توبه/۱۰۶)

در اینجا علم و حکمت با هم آمیخته و در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند. بعد از آن که درباره‌ی گروهی از مسلمانان که گناه و ثواب را به هم آمیخته‌اند. می‌فرماید: کارشان منوط به فرمان خداوند است که آنها را عذاب کند یا ببخشد و سپس می‌گوید: و خداوند دانا و حکیم است. او «علیم» است و این گروه را خوب می‌شناسد و «حکیم» است درباره‌ی فرد فرد آنها آنچه را که شایسته است انجام می‌دهد؛ یعنی چون خداوند داناست و می‌شناسد. امور را به طرز صحیح و به صورت حساب شده انجام می‌دهد و در این کار عدالت و حلم دارد.

در واقع «علیم» اشاره به شناخت موضوعات است و «حکیم» آگاهی بر حکم؛ لذا حضرت علی (علیه السلام) در بیانات خود ابتدا به موضوع آفرینش انسان می‌پردازد. آفرینشی که نشان دهنده‌ی علم لایزال الهی است و سپس به ایجاد این آفرینش و پایداری آن طبق حکمت الهی اشاره می‌نماید.

خداوند قبل از اینکه موجودات را خلق کند، به ایشان علم داشته است و نیازمند این نبوده که ابتدا خلق کند و سپس علم بیابد، برای همین از ابتدا قابلیت و وسع وجودی بر موجود در علم او معلوم بوده است و به واسطه‌ی همین علم به آن وسع بوده که حکمت او ایجاب می‌کرد تا هر یک از آنها به چه نامی و به چه مقدار بهره‌برند.

حکمت او نه تنها شامل جزئیات امور است؛ بلکه کلیات را نیز در بر می‌گیرد و این نشان دهنده آن

است که بنای با شکوه هستی به دست معمار چیره دستی ساخته شده که در جای جای آن اسرار حکمت را پنهان نموده است.

### نتیجه‌گیری

مساله علم الهی تاکنون بسیار مورد توجه بوده و در موردش بحث‌های زیادی مطرح شده است. واژه «علیم» از واژه‌های کلیدی قرآن و نهج‌البلاغه است. با توجه به اینکه توحید اصل اساسی اعتقادات اسلامی به شمار می‌رود، باید با تحقیق و پژوهش به عنوان وظیفه به این عقیده راه یافت. شناخت خداوند به صفتی چون علم که از صفات ذاتی او به حساب می‌آید، زیر بنا و ستون ایمان و عقیده است و در ارتباط با شناخت علم الهی، شناخت مفاهیم همنشین آن چون «مبتدع»، «محیط»، «حکیم»، «سمیع» و «بصیر» و درک ارتباطات این مفاهیم با صفت علم الهی به واسطه آموزه‌های گران قدر امیر بیان علی (علیه السلام) بسیار راه گشا خواهد بود، به عبارت دیگر، دست یافتن به این حقیقت که خداوند در خلقتش در همه چیز نوآور بوده و به همه آنها احاط دارد و حکمتش شامل هر آفریننده ایی می شود چون سمیع و بصیر است به تحقق بندگی خواهد انجامید؛ چراکه شناخت جامع نسبت به علم الهی و مفاهیم همنشین آن اعتقاد راسخ و در پی آن عمل صالح و به طور کلی تحقق بندگی و سعادت‌مندی را به دنبال خواهد داشت.

## منابع

- نهج البلاغه، ۱۴۲۷ق، صبحی صالح، قم: انوار الهدی.
۱. ابن سیده، علی بن اسماعیل، ۱۴۲۱ق، *المحکم والمحیط الاعظم*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
  ۲. ابن فارس، احمد بن فارس بن زکریا، ۱۴۰۹ق، *معجم مقاییس اللغه*، تحقیق: عبدالسلام محمد هارون، قم: مکتب الاعلام اسلامی.
  ۳. ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۰۵ق، *لسان العرب*، بیروت: دار صادر.
  ۴. ازهری، محمد بن احمد، ۱۴۲۱ق، *تهذیب اللغه*، محقق: عمرسلامی و عبد الکریم حامد، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
  ۵. الله بداشتی، علی، ۱۳۹۲ش، *توحید و صفات الهی (درس نامه کلام تخصصی)*، قم: انتشارات دانشگاه قم.
  ۶. ایروتنسو، توشهیکو، ۱۳۷۶ش، *خدا و انسان در قرآن*، ترجمه: احمد آرام، قم: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
  ۷. بحرانی، میثم بن علی بن میثم، ۱۳۷۵ش، *شرح نهج البلاغه*، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی
  ۸. جرجانی، علی بن محمد ۱۹۷۸م، *کتاب التعریفات*، بیروت: (بی نا)
  ۹. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ق، *مفردات الفاظ القرآن*، تحقیق: صفوان عدنان داودی، چاپ اول، دمشق: دارالعلم الدارالشامیه.
  ۱۰. رهبر، علی، ۱۳۹۹ش، *برشانه های اقیانوس*، قم: انتشارات کتاب جمکران.
  ۱۱. شفیعی، حسین، ۱۳۸۶ش، *سخن آشنا*، اصفهان: نشر کانون پژوهش.
  ۱۲. طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۷۴ش، *تفسیر المیزان*، قم: دفتر انتشارات اسلامی (جامعه مدرسین حوزه علمیه قم).
  ۱۳. طوسی، محمد بن محمد خواجه نصیرالدین، ۱۳۵۸ش، *تجرید الاعتقاد*، تحقیق: محمدجواد حسینی جلالی، تهران: مکتب الاعلام الاسلامی.
  ۱۴. فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۱۰ق، *العین*، تحقیق: مهدی مخزومی و ابراهیم سامرائی، قم: انتشارات هجرت.
  ۱۵. فیض الاسلام، سید علی نقی، ۱۳۸۱ش، *ترجمه و شرح نهج البلاغه*، تهران: انتشارات فقیه.
  ۱۶. قرشی بنابی، علی اکبر، ۱۳۷۱ش، *قاموس قرآن*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.

۱۷. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۵ ش، پیام امام امیر المؤمنین (علیه السلام)، تهران: ناشر دار الکتب الاسلامیه.
۱۸. موسی، حسین یوسف، صعیدی، عبدالفتاح، ۱۴۱۰ ق، الافصاح فی اللغه، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.

